



گاهنامه فرهنگی،
اجتماعی، سیاسی
بسیج دانشجویی
دانشگاه تربیت
دبیر شهید رجایی

شماره ۱۰۴
۲۲ فروردین ۱۳۹۹



دانش های مسموم در
مدارس و دانشگاه ها

صفحه ۲



دانشجویان تربیت دبیر شهید
رجایی مسیر بی ربطی را در
دانشگاه طی میکنند!

صفحه ۴



دانشگاه معلم ساز معلم تمدن ساز

معلم تمدن ساز

قشر معلّم واقعاً یک قشر شریف و محترمی است؛ علت هم این است که مهم‌ترین سرمایه برای یک کشور، برای یک ملت، برای یک تمدن، سرمایه‌ی انسانی است، زیرا کشور بدون سرمایه‌ی انسانی مانند برخی از کشورهای پول‌داری است که ثروت آنها به‌صورت سفاهت‌آمیز در اختیار دست‌های خائن به بشریت قرار می‌گیرد، همچنان‌که در دوران طاغوت نیز ایران بر روی دریای نفت بود اما نه خبر داشتیم، نه بلد بودیم؛ نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که آن‌هایی که خیر داشتند و بلد بودند، آمدند مسلط شدند به نفت ما و با آن، تمدن و کارخانه‌های خود را ساختند و از نفت ما برای پیروزی در جنگ‌های خود استفاده کردند؛ این نتیجه‌ی سرمایه‌گذاری نکردن بر روی منابع انسانی است. خب، این منابع انسانی را شما الان دارید تولید می‌کنید؛ ببینید اهمیت کار کجا است! شما دارید پرورشش می‌دهید، شما دارید آن را پردازش می‌کنید. بنده اهل تعارف نیستم؛ آنچه بنده سال‌های متعددی درباره‌ی نقش معلّم و دانش‌جو معلّم و آموزش و پرورش اظهار کرده‌ام، برخاسته‌ی از این احساس است؛ برخاسته‌ی از این باور است که معلّم یک چنین نقشی دارد. در واقع، پایه‌ریز تمدن نوین، شما هستید؛ چون نیروی انسانی شایسته اگر نباشد، تمدنی به وجود نخواهد آمد.

برگرفته از فرمایشات رهبری در دیدار فرهنگیان ۹۸

تحول بنیادین آموزش و پرورش از حرف تا واقعیت!

و تحول اهانت شده و نگارنده این سطور از مسئول محترم سوال می‌کند همراهی مسئولان و مدیران سازمان و سکوت برخی در هنگام تدوین پنهانی برنامه عمل سند ۲۰۳۰ در آموزش و پرورش نشانه چه بوده است؟ بی‌بصیرتی و عدم اعتقاد عملی به منویات سند تحول بنیادین؟ یا ترس از دست دادن پست و جایگاه؟ هرچه بوده است قابل دفاع نمی‌باشد.

به راستی چه زمانی قرار است واقعا تحول آموزش و پرورش محقق شود؟ برای پاسخ به این سوال کفایت به این مسئله فکر کنیم که آیا جریان نفوذ از دستگاه مهم و خطیری همچون آموزش و پرورش به راحتی می‌گذرد و به فکر نفوذ در این دستگاه نبوده است؟ پاسخ قطعا و اکیدا منفی است و به نظر نگارنده راهبرد اصلی جریان نفوذ در آموزش و پرورش اتلاف وقت و زمان است! بدین صورت که آموزش و پرورش را دائما مشغول تهیه و تدوین و تصویب اسناد بالادستی و کنار دستی و بعضا زیردستی نگه دارد. اگر این گزاره را قبول ندارید بهتر است چند لحظه به پاسخ این سوال فکر کنیم:

«اهداف دوره‌های تحصیلی مصوب سال ۱۳۷۹ به چه میزان محقق شده‌اند؟! به بیان روشن‌تر و واضح‌تر باید گفت چه بلایی بر سر اهداف مصوب آمد؟! شاید جواب این سوال الان به راستی مهم نباشد اما این گزاره مکمل اهمیت آن را بیشتر خواهد کرد؛ سال ۱۳۹۷ اهداف دوره‌های تحصیلی مصوب شدند!!!» به نظر شما این چرخه معیوب تا چه زمانی ادامه دارد؟...



رضا مشعلو

هرکسی که اندک آشنایی با آموزش و پرورش داشته باشد بارها اسم تحول آموزش و پرورش و سند تحول را شنیده است. سند تحول بنیادین آموزش و پرورش پس از صرف نزدیک به یک دهه زمان (!!!) در سال ۱۳۹۰ به تصویب رسید و امروز پس از ۸ سال که از ابلاغ سند تحول می‌گذرد باید بپرسیم آیا این سند تحول که دائم تکرار شده است، عملیاتی هم شده یا فقط حرفش از زبان وزرا و معاونین و مدیران شنیده شده است؟ در نوشتار پیش رو با طرح چند مسئله به پاسخ این پرسش خواهیم رسید؛ ان شاء الله.

چگونه می‌توان فهمید که سند تحول محقق شده است یا خیر؟ برای این منظور کفایت چشم‌انداز و اهداف سند تحول را بخوانیم و بعد کلاه خودمان را قاضی کنیم و بپرسیم آموزش و پرورش فعلی آیا همان چیزیست که در سند مطرح شده؟ پر واضح است پاسخ به این سوال اکیدا

منفی است. البته این پاسخ منفی لزوماً بد نیست اگر آموزش و پرورش حداقل جهت‌گیری به سمت آن نقطه مطلوب داشته باشد اما آیا واقعا آموزش و پرورش در حال حرکت به سوی تحول است؟ یا دائماً مشغول تولید گزارش (!) از تحقق سند تحول است؟ برای پاسخ به این پرسش هم کفایت برنامه‌های این دستگاه را بررسی کنیم... تهیه و تصویب زیرنظام‌های ششگانه سند تحول (که این مهم بالاخره در سال گذشته به پایان رسید!!)؛ پس از ۷ سال از تولید سند برنامه درسی به عنوان یکی از اصلی‌ترین زیرنظام‌های سند به نظر مناسب است از یک دانش‌آموز یا یک معلم عزیز بپرسیم آیا متوجه تحولی در برنامه‌درسی و کتب‌درسی شده اید؟ باز هم پرواضح است پاسخ به این سوال اکیدا منفی است و به همین منوال از یک دانش‌جو معلّم می‌توان در مورد زیرنظام تربیت معلّم و از یک مدیر در مورد زیرنظام مدیریت و ... سوال کرد اما کماکان پاسخ‌ها اکیدا منفی است! شاید معدودی از مسئولین هنگام خواندن این مطلب ناراحت شوند که به ساحت پر منزلت آموزش و پرورش

عده‌ای توشه‌ی اندک و عده‌ای بدون توشه از آن گذر کرده‌اند. چشم ظاهر بین ما دلخوش به همین اندک هاست، روزگاری علوم منقول و غیر منقول در لوازی نفوس بشر مسلمان باز تولید و بازآفرینی می‌شد و گوارای وجودی بود که به دریای طلا متصل بود و همه چیز را مطلقاً می‌کرد!

اما افسوس روزگار ویرانی آن با افسوس سراب کیمیای دست نایافتنی به پایان رسید. کسی نمی‌داند چرا باید طلای خالص را رها کرده و به فن جذاب کیمیا گری ببریم!

ای کاش از دوردستی‌ها گرفته تا همجواران برنامه ریز دانشگاهی خودمان بجای اکتفا به بودها و تمسک به کیمیای گری، بنای ساخت سازه‌ای رفیع را می‌ریختند که خروجی دانشگاه معلّم پرورمان می‌شد کاشف نبودها و متصلان به دریای پایان ناپذیر علم الهی ... همانند طلبه‌ی جوان «چه باید؟»

می‌کند مبدأ اوست و او برایش مقدمات درکی را فراهم آورده که ریشه‌ای بنیادین دارد.

صدای بلند تاریخ ندای حق جوئی و به فطرت الهی رسیدن انسان‌ها و معرفت شان است. و چه بسیار افرادی که در طول تاریخ بدون دانستن مبدا و حال و مقصودشان به کشف و انکشاف در معادن علم پرداختند و گاهی هم ذوالقرنین‌وار طلایی جسته و دربردارند ولی ای کاش می‌دانستند دشت طلا در برشان است ولی از آن غافل!

سخنان تاریخ شنیدنی‌تر از خود تاریخ بود و ای کاش باز تاریخ برایمان حق می‌گفت و نه لائالی بودن‌ها!

بود امروز ما، عجیب ما را بی نیاز از درک نبود ها کرده؛ گو اینکه افسون واردات الفاظ شده‌ایم.

خداوند در منازل تقدیر بشری آنان را از پیچ و خم‌های طلای معرفت عبور داده و

گویان چنین می‌گفت شاید مورد طعن و تمسخر هم واقع می‌شد، اطرافیان وی شاید حجم دانسته‌هایشان را وحی منزل می‌دانستند و به دنبال نبود ها نبودند.

حکایات تکرار تاریخ زیادند ولی انسان‌ها همیشه علاقه‌مند به بودها به وادی ای پای می‌گذارند که تاریخ با چین و چروک چند هزار ساله‌اش یاری نصیحت پدران‌های برای آنان را ندارد. گویا اینکه اصلاً گوش تاریخ اطلبوا العلم من المهد الی اللحد را نشنیده و گویا اینکه تاریخ همانند انسان‌ها آلازم می‌گیرد!

نه عزیزان تاریخ آلازمی نمی‌شود بلکه این مائیم که به درد دچار می‌شویم، سخنان تاریخ به آلازمی‌های دوران ما بس شنیدنی است، تاب نقل به مضمون سخنان تاریخ برای هیچ‌کس نیست ولی می‌توان از دل تاریخ شنید «بشر در حال یافتن حق و حقیقت در پی سر منزل مقصود پیش می‌رود و آن کس و آن چه وی را به سلامت از دامن ندانم کاری دور

چه باید کرد؟

مصطفی خواجویی



نقل است در روزگاران نه چندان دور طلبه‌ی جوانی در حیاط حوزه محل تحصیلش قدم می‌زد و بجای ذکر، «چه باید کرد؟» می‌گفت.

اهمیت ذکر بر کسی پوشیده نیست اما چه شد که آن طلبه چنین می‌کرد؟

عرف روزگار ما فقط بر نشنیدن سخن اهل فن و دل‌بستگی به علم وارداتی نیست؛ بلکه چاه بدتر از چاله‌ی دوران ما دل‌بستگی به بودها و پی نبودن‌ها نرفتن است، گرچه تسبیح‌های به ذکر «چه باید کرد؟» هنوز هستند اما «ما اکثر العبر و اقل الاعتبار...»

روزگاری که سید «چه باید کرد؟»



سجاد لکزایی فرد

در ویژه نامه معلم تمدن ساز نشریه حیات خدمت یکی از اساتید حوزوی برجسته تشکیلاتی مسلط به مبانی علوم انسانی غربی و اسلامی رسیدیم تا دریابیم که با چگونه دروسی می توان جایگاه عظیم معلم پایه ریز تمدن نوین اسلامی که مقام معظم رهبری در دیدار فرهنگیان ۹۸ به آن اشاره کردند را در دانشگاه محقق کرد.

لطفاً در ابتدای مصاحبه خودتان را معرفی کنید؟

بنده امید شیروانی هستم طلبه حوزه علمیه مقدسه قم که در سال پنجم درس خارج فقه مشغول به تحصیل هستم.

عدهای مدعی هستند که می توان تئوری های علوم انسانی غربی را با اسلام جمع کرد آیا علوم انسانی غربی با اسلام و قرآن قابل جمع است؟

این سوال را باید با دقت مطرح کرد. بین تئوری های علوم انسانی و عنوان علوم انسانی باید یک تفاوت قائل شد. یعنی وقتی درباره علوم انسانی غربی حرف می زنیم، یک ترکیبی دارد. زیاد وارد جزئیات نمی شویم اما اجمالاً باید گفت که ما یک بخش تجربیاتی داریم که توسط دانشمندان در طول این سال ها ثبت شده؛ مثل داغ کردن قفس زیر پای میمون یا شرطی کردن سگ و... و مبتنی بر این آزمایش ها یک سری فرضیاتی ارائه می کنند. که این آزمایشات دو حالت دارد: یا از قبل طراحی شده یا تصادفی است و بر اساس مشاهده نتایج آزمایش ها یک سری تئوری ارائه می دهد. این تجربیات و مشاهدات با توجه به اینکه اگر حادثه، طراحی شده باشد تحت تاثیر ذهن محقق و چارچوب ذهنی اش است یکسری بحث ها و تناقض هایی دارد اما بر فرض با چشم پوشی از این مباحث، این تجربیات ثبت شده را بپذیریم. در قسمت دوم که تئوری هاست و تبیین و علت یابی مشاهدات ثبت شده است. اما مسئله اصلی اینجاست که این تئوری که برای تبیین و علت یابی مطرح

می شود که باز هم تحت تاثیر و بر اساس چارچوب ذهنی فرد است. بخش سوم بخش مبانی است که فرضیات و آزمایشات بر اساس آن طراحی می شود. پس در پاسخ به سوال باید اول حیطه ها را مشخص کرد که در کدام قسمت است؟ مهم ترین بحث هایی که ما با علوم انسانی غربی داریم در بخش مبانی و روش هاست.

مبانی علوم انسانی غربی چه تفاوتی با مبانی اسلامی و قرآنی دارند؟

مبانی علوم انسانی غربی با مبانی اسلامی زمین تا آسمان فرق دارد که به دلیل سیر تحولات علم در دنیای غرب یا بهتر بگوییم دنیای مادی گرایی است. خیلی خلاصه اگر بگوییم دعوا از بحث اینکه چه گزاره هایی را به عنوان گزاره های علمی قبول کنیم شروع می شود. در دنیای مادی گرا اول آمده اند روش های رسیدن به علم را زدند. ابتدا فلسفه را یعنی عقل و عقلانیت را کنار گذاشتند به اتهام اینکه برخی گزاره های فلسفی با تجربه قابل آزمایش نیست و آن چیزی که امروز با نام فلسفه مانده در واقع هستی شناسی نیست و بیشتر به مباحث معرف شناختی می پردازد. دین را هم به همین شکل کنار گذاشتند و بحث تعارض علم و دین را شکل دادند و علم را خلاصه کردند در تجربه و وقتی علم در تجربه خلاصه شود، خیلی چیزها را از دست می دهد مثلاً مسئله روح در روانشناسی. اساس روانشناسی مادی گرا این است که انسان چیزی به جز سلول و مولکول نیست و زندگی از تولد تا مرگ است و بهشت و جهنمی وجود ندارد و دنیا همین دنیای مادی است. وقتی انسان را اینطور حیوان انگارانه تعریف کردند در علوم انسانی هدف می شود لذت بیشتر و بیشترین احساس رضایت از زندگی.

علوم انسانی غربی حاصل این تفکر است و نتیجه این می شود که ذره ای بُعد روحانی و سعادت انسان را در رشد روحانی آن نمی بینند. پس اولین و اصلی ترین تفاوت مبانی علوم انسانی غربی با علوم انسانی اسلامی همین مادی گرایی است. علوم انسانی غربی مادی گراست و روش تحقیقش به شدت انحصار در علم تجربی

و مشاهداتی دارد و فلسفه و عقل و دین و وحی را کنار گذاشته؛ لذا تعارض علم و دین را مطرح می کند. ما در سیستم اسلامی خودمان در هزار سال گذشته این مشکل را نداشتیم چون بوعلی سینا فیلسوف و فقیه و عالم دین شناس ماست از آن طرف پزشک و... ماست و همه این ها را با هم دارد. در فضای علوم انسانی یکی از تفکراتی که به عنوان تفکر حاکم قرار گرفت، اومانیزم است. یعنی وقتی انسان را سلول مولکولی دیدید و متوجه شدید در دنیا هیچ چیز به جز انسان ارزش ندارد، نتیجه می شود انسان محوری و آن را در مقابل خداپاوری قرار دادند و شد اومانیزم مادی گرا و ضد خدا اما در بحث اسلامی ما می گوییم انسان محور عالم است اما انسانی که مخلوق خداوند است و انسان محوری ذیل توحید است نه در مقابل توحید.

اگر در علوم تربیتی بدون توجه به این تفاوت های مبانی از علوم انسانی غربی استفاده کنیم جوان مومن انقلابی تربیت خواهد شد یا سربازانی برای غرب؟

بر اساس توضیحاتی که ذکر کردیم مشخص است که این علوم بر اساس مبانی و چارچوب مادی گرایی که پذیرفتند باید انسانی را تحویل دهند که به هیچ عنوان جوان مومن انقلابی نیست. اصلاً قرار نیست جوان مومن بشود چون ایمان جزء ایده آل فضای علوم انسانی غربی نیست. در فضای علوم انسانی روانشناسی و جامعه شناسی علوم مادر هستند و روانشناسی انسان را به صورت فردی تحلیل می کند و جامعه شناسی به صورت جمعی. اقتصاد و سیاست و علوم تربیتی و... بر اساس گزاره های این دو پیده می شود. وقتی مبانی حیوان انگاری انسان و لذت طلبی و قدرت طلبی بیشتر گذاشته شود تمام علوم از جمله علوم تربیتی براساس این دید شکل می گیرند.

دردنیای مادی گرا اول روش های رسیدن به علم را زدند. ابتدا فلسفه را یعنی عقل و عقلانیت را کنار گذاشتند به اتهام اینکه برخی گزاره های فلسفی با تجربه قابل آزمایش نیست.

آیا می توان در دروس صلاحیت معلمی از فلسفه و جهان بینی گرفته تا روانشناسی تربیتی و روش تدریس از نظریه های دانشمندان غربی مثل دویوی و فروید و پیازه و... استفاده کرد. این کار چه نتایجی در پی دارد؟

با این توضیحاتی که عرض شد به لحاظ مبانی به شدت فاصله داریم اما یک نکته را باید دقت کنیم اگر با دید آگاهی از نظریه های مختلف و نقد و بررسی مبانی و خروجی ها و مقایسه با اندیشه اسلامی باشد می شود یک کار علمی دقیق ولی اگر

صرفاً بخواهیم که آن ها را درست قبول کنیم و استفاده کنیم، این اصلاً قابل اعتماد نیست. یک نکته ای هم باید اشاره شود که مهم ترین قسمت دانشگاه فرهنگیان و تربیت دبیر شهید رجایی فلسفه تعلیم و تربیت است زیرا هدف آموزش و پرورش را تعیین می کند که در فضای علوم انسانی غربی، آن بی اعتقادی به روح و قیامت و خدا و بهشت و جهنم و... است؛ و اثر آن در سند ۲۰۳۰ قابل مشاهده است که از اساس می گوید من نمی خواهم یک مومن تربیت کنم و باصراحت می گوید عقاید را نباید در برنامه درسی بیاورید یعنی می خواهد آموزش ما را کاملاً از فضای الهی و معنوی که دیدگاه های توحید ما در آن است خالی کند. یکی دیگر از اثرهای آن در تعریف علم است. علم در آموزش و پرورش چیزی است که معلم به شاگرد آموزش می دهد و می رود. اما امام صادق (ع) در حدیث عنوان بصری می فرماید: «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» یعنی علم، نوری است که خدا در قلب مومن قرار می دهد و این چیزهایی که می خوانیم سواد است و مقدمه نور است. این بحث ها را بزرگان ما مثل ملاصدرا و علامه طباطبایی در کتاب هایشان بحث کرده اند که حقیقت علم چیست. حقیقت تعلیم و تعلم چیست و معلم سرکلاس چه کار باید بکند؟ اما آیا اینها در علوم انسانی غربی هست؟ اگر اینها نباشد آموزش و پرورش شما حتی سر کلاسی که دارد قرآن یاد می دهد مبنایش اسلامی نیست و روشش می تواند اسلامی نباشد؛ لذا خروجی اش هم انسان مومن نباشد. همین باعث شد که حضرت آقا سال ۸۹ به صراحت بفرمایند: «بنده درباره ی علوم انسانی در دانشگاه ها و خطر این دانش های ذاتاً مسموم هشدار دادم - هم به دانشگاه ها، هم به مسئولان - به خاطر همین است. این علوم انسانی ای که امروز رائج است، محتواهایی دارد که ماهیتاً معارض و مخالف با حرکت اسلامی و نظام اسلامی است، متکی بر جهان بینی دیگری است، حرف دیگری دارد، هدف دیگری دارد. وقتی اینها رایج شد، مدیران بر اساس آنها تربیت میشوند؛ همین مدیران می آیند در رأس دانشگاه، در رأس اقتصاد کشور، در رأس مسائل سیاسی داخلی، خارجی، امنیت، غیره و غیره قرار می گیرند. حوزه های علمیه و علمای دین پشتوانه هایی هستند که موظفند نظریات اسلامی را در این زمینه از متون الهی بیرون بکشند، مشخص کنند، آنها را در اختیار بگذارند، برای برنامه ریزی، برای زمینه سازی های گوناگون.»

در پایان باید اشاره کرد این بحث ها بسیار مفصل و اساسی و مبنایی است که اهل فن کتاب ها درباره آن نوشتند و در حد یک مصاحبه حق مطلب ادا نمی شود اما شاید اشاره ای به این مطالب در یک مصاحبه بتواند انگیزه بخش باشد برای پژوهش و تحقیق های بعدی از این جهت خلاصه ای را در این باره عرض شد. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

دانشجویان تربیت دبیر شهید رجایی مسیر بی ربطی را در دانشگاه طی میکنند!



محمد حافظ علویان

بسم الله الرحمن الرحيم

به لطف الهی فارغ التحصیل و به عنوان دبیر فنی وارد هنرستان و فضای آموزش و پرورش شدم. یادم می‌آید یکی از تاثیرگذارترین جمله‌هایی که از رئیس یکی از دانشکده‌های دانشگاه تربیت دبیر رجایی شنیدم این بود که «دانشجویان رجایی هر کجای آموزش و پرورش که باشند مثل نگینی با ارزش، ارزش و سطح آنجا را بالا می‌برند». تصورم این بود که مدرسه و کلاس با چه احترام و شوق و پذیرشی از من استقبال خواهد کرد.

اما وقتی وارد اصل ماجرای تدریس شدم دیدم که اصلاً من هیچ چیزی بلد نیستم، حقیقتش اتفاقاً خیلی هم اطلاعات دارم، چرا که معدل خوبی داشتم؛ ولی مطلبی که در هنرستان از من می‌خواهند بلد نیستم. آن احترام را هم که تصور می‌کردم ندیدم. نه در بین هنرجوها که هر چه معلم در خارج از مدرسه اهل کار باشد به همان

اندازه پیششان احترام دارد و نه متأسفانه در جامعه، تازه یاد سخن استاد بررسی کتاب افتادم: «هنرآموزهای رجایی علاقه‌ی خاصی به ادامه تحصیل و استاد دانشگاه شدن دارند. دلیلش این است متأسفانه در هنرستان احساس کمبود می‌کنند و این اصلاً واقعیت شغل یک معلم مهندس نباید باشد».

دیگر از عدم درک متقابل بین هنرجو و هنرستان و ما هنرآموزان رجایی یا حتی عدم درک متقابل ایجاد شده در خانواده، یا حتی غربت فضای شهرستان که برایمان ایجاد شده، چیزی نمی‌گویم. روزگاری می‌اندیشیدم که دومین شأن اجتماعی در جامعه بعد از پزشکان متعلق به معلم هاست. ولی امروز با جستجوی آماری در اینترنت و کمی تحقیق میدانی متوجه شدم به زور رتبه ۲۳ را در جامعه دارم.

به گذشته‌ی خودم و رتبه کنکور و میزان تلاش خودم و هم‌قطاران دانشگاهی‌ام که نگاه می‌کنم. ضعف و نقص و کمبود نمی‌بینم. پس انگشت اتهام را به دانشگاه تربیت دبیر می‌گیرم و فاش می‌کنم که این نظام تربیت دبیر ورودی‌های نخبه را

لازم برای ایجاد انگیزه حتی در یک نفر را دارم؟ آیا من می‌توانم مسیر زندگی یک هنرجو را به او نشان دهم و برای رسیدن به آن او را هدایت کنم؟ اصلاً باید هنر جو را به چه چیزهایی تشویق کنم؟ پذیرش به عنوان تکنسین در فرانسه با بهترین حقوق و امکانات چه طور است؟ آیا من آموخته‌ام مشکلات هنرستان نظیر خشونت‌ها و مصرف مشروبات الکلی یا معضلات گوناگون جنسی را با اقداماتی کاهش دهم؟ آیا من علم تدریس در کلاسی که ۶۰ درصد آن مصرف ماریجوانا و سیگار دارند را آموخته‌ام؟ آیا من مهارت کار اقتصادی و کارآفرینی را دارم، یا نظیر اکثر معلمان ضعیف دیگر فقط در کلاس و دفتر دبیران نسبت به اوضاع اقتصادی بد و بیراهه گفته و به نا امید شدن اطرافیانم منجر می‌شوم؟ آیا ساده‌ترین اصول تربیتی را بلدم؟ آیا شأن هنرجو نزد من با ارزش است یا نظیر برخی از هنرآموزان به مرور زمان به چشم نخاله و پست فطرت به هنرجویان می‌نگرم و کار خود را تعویق زدن ایشان خواهم دانست؟

از ما گذشت، آری ماییم و رنج بودن، بهتر بگویم، رنج منفعل بودن در هنرستان، امید دارم روزی را ببینم که تحول در نظام تربیت دبیر صورت پذیرفته و همچنان که کشور به داشتن خلبان‌های با قدرت بدنی بالا مسلط به زبان انگلیسی، سحرخیز و توانمند در انواع مانورهای نظامی افتخار می‌کند، و جامعه از نعمت پزشکان با علم، تجربه و مهارت بسیار بالا بهره می‌برد، و هر دو ایشان این توانمندی‌ها را مدیون دوره تحصیل در دانشگاه هستند، دبیران و معلمانی را در کشور شاهد باشیم که خط اول تلاش و علم و آگاهی و رفع مشکلات تربیتی و ایجاد انگیزه باشند. در یک کلام هنر و مهارت معلمی را در دانشگاه بیاموزند.

به انسان‌هایی کم توان و ضعیف تبدیل می‌کند که فقط مدرک دبیری دارند. نه تنها مطابق سند تحول، فعال در مدرسه و اجتماع نیستند؛ بلکه منفعل و کارنابلد و خود نیازمندند. حال آنکه در همین مملکت نظیر همین دانشجو ورودی‌های نخبه، در دانشکده‌های پزشکی، پزشکی فعال و توانمند می‌شوند؛ یا دانشجویهای معمولی وارد رشته‌ی پرستاری شده و بعد از چند سال تحصیل و کسب تجربه زیر نظر اساتید پرستاری مختلف در قالب انترن و شیفت، مهارت ستودنی کسب می‌کنند. برایمان عادی نشود که همین کشورهای همسایه شمار اشتباهات پزشکی بسیار بالایی دارند. آمار گردشگرانی که فقط به خاطر درمان به ایران سفر می‌کنند شاهد این موضوع هست. مهار کرونا و به قولی خسته نشدن نظام سلامت و فعال و در صحنه بودنشان هم مهر تایید دیگر بر این ماجرا است. یا بسی ضعیف‌تر از دانشجو ورودی‌های دانشگاه تربیت دبیر رجایی در دانشگاه‌های افسری و خلبانی به خلبانان ماهر و فعال و توانمند تبدیل می‌شوند. لذا ما در دانشگاه‌های این کشور، توانسته‌ایم نیروی متخصص با کار ویژه‌ی شغلی تربیت کنیم. اما قطعاً دانشگاه تربیت دبیر رجایی یکی از آنها نبوده است.

دوباره به خودم و توانمندی‌ها و آگاهی‌های اکتسابی در دانشگاهم نگاه می‌اندازم. و شغل انبیا که نه در خیال بلکه رودررو با آن مواجه شده و دست و پنجه نرم کرده‌ام. پشیمان نیستم اما به طور واضح می‌بینم که مسلح نیستم آیا من علم تدریس کتب هنرستانی را دارم؟ آیا من شیوه‌ی تدریس در فضای نوجوانی هنرجوهای با استعداد و بی‌استعداد و تنبل و زرنگ و شلوغ را دارم؟ آیا من اصلاً هدف هنرستان را می‌شناسم و می‌توانم هنرجوها را به آن هدف برسانم؟ آیا من مهارت و علم

در مغایرت این دو مینا، به بیان دو اصل از تعلیم و تربیت اسلامی می‌پردازیم.

اصل اول، توحید: در فرهنگ اسلامی، خداوند منشأ کمال، سعادت و زیبایی هاست. باید تمام توجهات حول محور خدا باشد. خدا محور حق و حقیقت است. او مبدأ هر خیر و نیکی است.

اصل دوم، اصالت دین: دین در همه شئون زندگی فردی و اجتماعی ورود کرده است. ضروری‌ترین و مهم‌ترین کار برای یک انسان مؤمن انتخاب دین و عمل به دستوره‌های آن است.

در پایان همانطور که رهبر معظم انقلاب فرمودند عرصه‌ی تعلیم و تربیت، صحنه‌ی یک کارزار بین‌المللی است که نیازمند افسرانی آگاه به اصول و مبانی اسلامی-انقلابی جهت نیل به اهداف والای انقلاب اسلامی ایران است.

اسلامی و سند ۲۰۳۰ را نماینده مبانی غربی به شمار آورد.

اصل اول، اومانیسم (Humanism): بر این مینا، انسان محور است. برای انسان، برخورداری از یک زندگی همراه با راحتی و آسایش اصالت دارد و چیز دیگری اصالت ندارد. دانش‌آموز باید برای چنین هدفی پرورش یابد و سایر مفاهیم در ذیل آن می‌گنجد.

اصل دوم، سکولاریزم (Secularism): طبق این اصل، دین ربطی به مسائل اساسی زندگی ندارد و نباید به محور اساسی زندگی بدل شود. همانطور که عده‌ای بطور مثال مکتب خاصی از یک نقاشی را می‌پسندند، می‌توانند هر مذهبی که دوست دارند را برگزینند. در تعلیم و تربیت، دین صرفاً به عنوان پدیده‌ای اجتماعی به دانش‌آموزان معرفی می‌شود.

تناقض اسلام و غرب در علوم انسانی



مهدی تنده

در کتاب‌های تربیتی گوناگون، مبانی متعددی برای تعلیم و تربیت اسلامی و غربی ذکر شده است. ما در اینجا به فراخور نوع مخاطب و سلیقه‌ی نگارنده دو مبانی اساسی تعلیم و تربیت غربی را بیان کرده و به مقایسه آنها با معادل‌های اسلامی می‌پردازیم. ذکر این نکته ضروری است که می‌توان سنده‌های بنیادین را نماینده مبانی



نشریه فرهنگی، سیاسی، اجتماعی حیات وابسته به بسیج دانشجویی محبان‌المهدی دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی مدیرمسئول و سردبیر: علیرضا رحمانی صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی محبان‌المهدی دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی صفحه‌آرایی: امیرمحمد کارگر، علی توحیدی ویراستاری: محمد سدهی راه ارتباطی ما:

@maktab_rajaei